

اقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار - تعدی از مرجحات منصوص

برگه جلسه :

صفحه 1701 و 1702 و 3209 و 3210

(جلسه صد و دوازدهم)

9. عدم مانع بودن اخذ صفاتی چون اورع و افقه در مقبوله ابن حنظله با ملاکی که برای ترجیح بیان شد

در برخی روایات مثل مقبوله ابن حنظله گاه به تعییناتی اشاره شده است؛ چون عدل، افقه و اورع بودن که ممکن است توهم شود، ارتباطی با اقریبیت برای کشف واقع و زایش اطمینان یا گمان بیشتر ندارد، لکن باید توجه کرد که این تعیینات را باید به گونه‌ای فهم کنیم که به ملاکی که گفتیم برسد و این فهم کار سختی نیست؛ مثلاً اورع را به حساسیت بیشتر در نقل کلام امام - علیه السلام - معنا کنیم که قهراً به ملاک مورد نظر نزدیک می‌شود. همچنین افقه بودن را به فهم بیشتر در انتخاب حدیث و تمیز بهتر کلام صادر از تقیه از غیر آن، یا در وقت نقل به معنا یا عدم حذف پیشینه و پسینه کلام امام - علیه السلام - معنا کنیم که با ملاک مورد نظر مناسب در می‌آید و الا اگر اورع بودن را به جهد بیشتر در انجام عبادات یا افقه بودن را به اطلاع بیشتر بر قواعد اصولی معنا کنیم با ملاک مورد نظر ارتباط برقرار نمی‌کند، قهراً سوال می‌شود: ذکر این ملاک چه ربطی دارد تا امام - علیه السلام - به آن‌ها اشاره کنند یا شارع ما را نسبت به آن متعبد سازد؟! آیا این غیر از این است که شخصی می‌خواهد به پزشکی مراجعه کند به او گفته شود: به پزشکی مراجعه کن که اعمال مستحبی بیشتری انجام میدهد!

با این توضیح مناقشات متعددی بر مثل متن ذیل از محقق خراسانی وارد می‌گردد، آن جا که می‌فرماید:

«ثم انه بناء على التعدی حيث كان في المزايا المنصوصة ما لا يوجب الظن بذی المزیة و لا اقریبیة كبعض صفات الراوی مثل الاورعیة او الافقیهية اذا كان موجبهما مما لا یوجب الظن او الاقریبیة كالتورع من الشبهات و الجهد فی العبادات و كثرة التتبع فی المسائل الفقیهية او المهارة فی القواعد الاصولیة فلا وجه للاقتصار على التعدی الى خصوص ما یوجب الظن او الاقریبیة بل الى كل مزیة و لو لم تكن بموجبة لاحدهما كما لا یخفی»¹.

ایشان تفسیر مناسبی برای مقام از اورع و افقه ارائه نداده است؛ از این جهت به نتیجه صحیحی نرسیده است و آن توسعه مرجح - بنا بر تعدی - به هر پدیده‌ای هر چند موجب گمان به مراد مولا و اقرب بودن به کشف نشود. در حالی که این رفتار قابل توجیه نیست و ما در مبحث بعد ثابت خواهیم کرد که پدیده‌ای می‌تواند مرجح باشد که معیار مرجحیت را در مقام داشته باشد. مطلبی که به زعم ما تصدیقش با تصورش همراه است.

(پایان جلسه)

تعدی از مرجحات منصوص در کشاکش اثبات و نفی و مصادق‌شناسی مرجحات غیر منصوص

چنان که از عنوان بحث هویداست، ما در ذیل این عنوان به دنبال دو مسأله هستیم:

1. بر فرض قبول لزوم ترجیح، آیا باید به مرجحاتی اخذ شود که از طریق معتبر از سوی مبینان شریعت به ما رسیده است؛ که قهراً کامل‌تر از همه، در میان نصوص مقبوله ابن حنظله است، یا هر ویژگی که باعث اقوئیت در کشف (به حسب مبناهی که گذشت) بشود، هر چند منصوص در ادله نباشد، باید مورد اخذ و ملاحظه در ترجیح قرار گیرد و به تعبیر دقیق تر: «مرجح به حساب می‌آید»!

2. بر فرض تعدی به مرجحات غیر منصوص، برخی از پدیده‌ها بدون تردید از مصادیق ترجیح است یا لا اقل کمتر محل بحث و

گفتگوست؛ لکن برخی پدیده‌ها چون نقل عین الفاظ امام - علیه السلام - ؛ موافقت مفاد با مقاصد شریعت ؛ دلالت بر سهولت در مقابل دال برخلاف آن؛ بیشتر محل بحث است و در حالی که برخی آن‌ها را از مصادیق ترجیح به حساب می‌آورند، برخی آن را در کنار روایت کالحجر الی جنب الانسان می‌دانند و مرجح به حساب نمی‌آورند. در این بخش است که گفتمان و رویکرد فقیه و متکفل استنباط بسیار اثرگذار خواهد بود؛ قهراً بیشتر باید مواظب بود.

تعدی از مرجحات آری یا نه؟

تتبع

در مساله اختلاف است و در حالی که برخی چون محقق نایینی،² صاحب حدائق،³ محقق خراسانی⁴ و برخی معاصران⁵ بر عدم تعدی اصرار دارند، جمهور مجتهدان (به حسب تعبیر شیخ انصاری) قائل به عدم اقتضای مرجحات منصوص‌اند.⁶ شیخ انصاری هم هر چند مسأله را با ایجاد چند موج و اما و اگر برگزار می‌کند لکن بالاخره اندیشه تعدی را می‌پسندد. عبارت وی در این باره این است:

«قد عرفت أن الاصل - بعد ورود التكليف الشرعيّ بالعمل بأحد المتعارضين - هو العمل بما يُحتمل أن يكون مرجحاً في نظر الشارع؛ لأن جواز العمل بالمرجوح مشكوك حينئذ. نعم، لو كان المرجع بعد التكافؤ هو التوقف و الاحتياط، كان الاصل عدم الترجيح الا بما عُلّم كونه مرجحاً. لكن عرفت أن المختار مع التكافؤ هو التخيير، فالاصل هو العمل بالراجح. إلا أن يقال: إن إطلاقات التخيير حاكمة على هذا الاصل، فلا بد للمتعدى من المرجحات الخاصة المنصوصة من أحد أمرين: إما أن يستنبط من النصوص - ولو بمعونة الفتاوى - وجوب العمل بكل مزية توجب أقرية ذبها الى الواقع، وإما أن يستظهر من إطلاقات التخيير الاختصاص بصورة التكافؤ من جميع الوجوه. و الحق: أن تدقيق النظر في أخبار الترجيح يقتضى التزام الاول، كما أن التامل الصادق في أخبار التخيير يقتضى التزام الثاني».⁷

1. كفاية الاصول، ج2، ص400.

2. فوائد الاصول، ج4، ص774 و778.

3. الحدائق الناضرة، ج1، ص90.

4. كفاية الاصول، ج2، صص397 - 400. البته محقق خراسانی در كفاية الاصول در ضمن بیان انكار مطلق به نوعی تفصیل گرایش نشان می‌دهد و البته این تفصیل، غیر از تفصیلی است که از کلمات وی در حاشیه بر رسائل استفاده می‌شود و ما آن را بعداً نقل خواهیم کرد. صحت نسبت این تفصیل به ایشان، بعداً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

5. انوار الاصول، ج3، صص564.568.

6. فرائد الاصول، ج4، ص75.

7. همان.

***فایل برگه خام : [کلیک کنید](#)**

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا می‌شود از مرجحاتی که ائمه علیهم السلام در روایات بیان کرده‌اند تجاوز کرد، تعدی از مرجحات منصوص به غیر منصوص؛ آن چه که به نظر خود فقیه (به عنوان يك فهمنده، مثل دیگران) مرجح به حساب می‌آید. واضح است که این بحث بر فرض لزوم ترجیح است و الا اگر کسی از اول از اصحاب تخییر شد نوبت به این بحث نمی‌رسد مثل آقای آخوند.

قبل از این، يك امر نهمي به ذهن من رسيد كه بايد در ادامه ي بحث قبل مطرح شود. و يك سؤالي هم فضلاي درس مطرح کرده اند كه بايد پاسخ دهم.

سؤال کرده اند كه شما در بخشي از حرف هایتان گفتید وقتي ما مرجح را مي بينيم به اطمینان مي رسيم يعني این قدر این مرجح قوي است كه انسان را به اطمینان مي رساند (مرجح منصوص را تصور كنید) و در مقابل ديگري خلاف اطمینان مي شود، در حالی كه شما مبنایان این است كه اگر روایتي اطمینان به آن شد، روایت در مقابلش حجت نیست يعني اگر این طور باشد ديگر از تعارض خارج مي شود چون در تعارض نباید به تعارض حجت و لا حجت کشیده شود و باید در مورد غلبه ي حجت بر حجت باشد. این دوست بزرگوار به این حرف من اشكال دارد كه در امر ششم من گفته ام كه شهرت موجود در روایت، دلالت بر اقریبیت در كشف براي مراد مولا مي كند و گاه فقيه را تا سرحد اطمینان مي رساند، اگر فقيه را به اطمینان مي رساند نمي توانید بگويد من به این اطمینان دارم اما به كذب و خلاف بودن مقابلش اطمینان ندارم؛ اطمینان به صدق يك طرف، اطمینان به كذب طرف ديگر مي آورد و اگر اطمینان بیاورد، شما به ما یاد داده اید كه خبر ثقه حجت است يا خبر موثق به، ثقه هم به شرطی كه اطمینان برخلافش نباشد، در حالی كه این اطمینان بر خلافش هست. پس نباید شما چنین فرضي كنید.

خلاصه ي اشكال: ما در ترجیح هم نباید به مرز اطمینان برسیم، بله گمان قوي، احتمال بالاتر يا اصل گمان اشكالي ندارد.

پاسخ: اولاً فرض كنید ما این حرف را پس بگیریم و به خاطر اشكال شما این حرف را نزنیم باز هم مطلب ششم زمین نمي خورد اما نباید هم پس بگیریم، ما در برگه نوشته ایم فقيه را تا سر حد اطمینان مي رساند هر چند روایت مقابل را هم به دلیل برخورداري از شرائط اعتبار از اعتبار نمي اندازد به گونه اي كه اگر مشكل تعارض نبود به روایت عمل مي شد.

ما در حجیت خبر واحد مي گوئیم خبري حجت است كه يا ثقه باشد (كاري هم نداریم چقدر براي ما اطمینان بیاورد يا نیاورد، گمان بیاورد يا نیاورد) يا خبر موثق به يعني مورد اطمینان البته گاهي ممكن است من گفته باشم اگر خبر ثقه يعني داراي شرائط اعتبار، اطمینان برخلافش بود عمل نكنید يعني يك خبري است كه ثقه است اما انسان اطمینان دارد كه این صادر نشده است مثل این كه خلاف مباني قرآن است. اما نکته اي كه در این جا هست این است كه این ها را ما در فرض عدم تعارض مي گوئیم، این هم كه مي گفتیم در تعارض باید بین دو خبري باشد كه شرائط حجیت را دارد، لولا تعارض. يعني در تعارض گاهي اوقات كار به جايي مي رسد كه ديگر انسان اطمینان پیدا مي كند به يك طرف. نگوئید اگر اطمینان پیدا كرد به يك طرف پس اطمینان دارد به خلاف بودن طرف مقابل و همین كه اطمینان دارد به خلاف بودن طرف مقابل پس از حجیت مي افتد پس از تعارض خارج مي شود، این اطمینان به خلاف اگر قبل از تعارض بود (لولا جهت تعارض) طبق مبناي ما از اعتبار مي افتاد و در تعارض نمي آمد چون تعارض بین دو روایت جامع شرائط است اما ما قول ندادیم روایتي كه در اثر تعارض و غلبه ي طرف مقابل انسان اطمینان پیدا مي كند نباید در حیطه ي تعارض. و لذا چون اطمینانمان ناشي از تعارض است، ناشي از آن معارض قوي است اگر آن معارض قوي برود اطمینان به خلاف هم مي رود و باز این روایت اعتبار دارد. لذا ما مي گفتیم در روایت

مخالف عامه باید اصالت الجد جاري شود، این براي قبل از تعارض بود، در تعارض مي گفتیم اگر سند ندارد، اگر دلالت ندارد، اگر از اول از جهت صدور لنگ است داخل تعارض نمي شود اما اگر آمد داخل تعارض، و با توجه به تعارض مشكل پیدا كرد این اشكالي ندارد، هر زماني كه تعارض از بین برود روایت روي كرسی اعتبار مي نشیند. و لذا این كه مي گفتیم در تعارض باید اصالت الجد پیاده شود، این لطمه نباید ببیند، آن حرف را تكمیل مي كنیم و مي گوئیم این كه نباید لطمه ببیند به خاطر این كه باید در حیطه ي تعارض اما وقتي آمد در حیطه ي تعارض اگر اینقدر احتمال تقيه اش بالا رفت كه ديگر كسي اصالت الجد (با توجه به تعارض) جاري نكرد، لازم نیست اصل جد جاري شود. چون به خاطر تعارض این مشكل پیدا شده است و الا لولا خبر مخالف عامه ما اصل جد جاري مي كرديم، دلالتش هم كه فرض كرديم روشن است، سند هم روشن است، عمل مي كرديم.

پس باید فرق بگذاریم بین اطمینان به خلاف في نفسه مثل این كه در يك خبر آثار كذب هویدا است مثل روایت باهتوم، و جايي كه روایت في نفسه هیچ مشكلي ندارد، با قواعد مسلم دین هم ناسازگار نبود ولي تعارض پیدا كرد با يك روایت قوي ديگري كه آن قدر معارض قوي است كه ما اطمینان پیدا كرديم این روایت صادر نشده است.

اما نکته ي نهم كه عرض كردم باقي مانده است

ما در امر دوم از امور نه گانه مي گفتیم تمام ملاكات باید برگردد به اقریبیت در كشف مراد مولا. يعني کدام براي كشف مراد مولا

اقرب است و انسان بیشتر اطمینان می‌کند. يك كسي ممكن است بگويد اين كه شما اينقدر بر روي اقربيت الي الكشف تأكيد مي‌كنيد خلاف مقبوله است. آن جايي كه امام در صفات راوي مي‌فرمايند: آقاي ابن حنظله به روايتي عمل كن كه راوي اش اعدل است، افقه است، اصدق است، اورع است و به آن يكي كه عادل فقيه صادق ورع بيان کرده عمل نکن، خوب برخي از اين صفات دخالت دارد در كشف مراد مولا مثل اصدق بودن اما برخي ديگر در كشف مراد مولا دخالت ندارد مثل اعدل بودن كه بگويم عادل قولش كاشف است و اعدل قولش اكشف است يا افقه يا اورع. يعني در مقبوله به تعيناتي اشاره شده است كه براي كشف واقع يا براي زايش اطمینان و گمان دخالتي ندارد در حالي كه طبق ميناي شما امام بايد عناصري را اشاره كنند كه در كشف مراد مولا دخيل باشد. مثل ادق بودن راوي (دقيق تر بودنش) يا اربط بودن راوي با امام يعني رابطه اش بيشتر باشد. در جواب مي‌گويم: اولاً قرار شد در اين گونه موارد خبر واحد حجت نباشد. در يك سري مسائل اينطور كه اصولي است (البته اين ها اصولي هم نيست بلکه معارفي است) اعتبار ندارد.

ثانياً اگر آن حرف ما را پذيرفتيد بايد اين ها را هم توجه كنيد، توجهي كه اصلاً سخت نيست. ما در شماره ي دو گفتيم وقتي دو روايت تعارض مي‌كند بايد آن كه در كشف مراد مولا قوي تر است، گمان بيشتر ي به تو مي‌دهد، به هر دليلي، بايد آن را بگيري، آيا اين در زندگي ما نيست؟ آيا شارع مي‌خواهد جعل تعبد كند و آن كه گمان كمتر ي مي‌آورد را بياورد يا فرق نمي‌كند؟ اين موارد جاي تعبد نيست و شارع نمي‌تواند جعل تعبد كند علاوه بر اين كه دليل هم نداريم. لذا نكته ي دوم چانه ندارد و اگر پذيرفتيم كه من معتقدم تصورش تصديقش را به همراه دارد، بايد اين را توجيه كنيم. چطور توجيه كنيم؟ امام فرمودند اعدل، افقه، اورع، اعدل باشد، عادل تر در اين جا يعني در نقل احاديث بيشتر رعايت موازين را بكنند، عادل سعي مي‌كند دروغ نگويد ولي اعدل بيشتر سعي مي‌كند دروغ نگويد، افقه باشد، آقايمان فكر کرده اند افقه باشد يعني ادله ي استصحاب عدم ازلي را بهتر بلد باشد يا بهتر بدون نظر آقاي نائيني در شك بين اقل و اكثر چيست، اين كه معنای افقه نيست در كلام امام، افقه يعني افقه باشد نسبت به فهم احاديث، بدانند كدام حديث را امام از روي تقيه فرمودند و كدام را بدون تقيه، مذاق امام را بدانند و بدانند كدام حديث را امام مي‌گویند و كدام حديث را امام نمي‌گویند، بلا تشبيه مثل كسي كه آشنا باشد به زبان شعرا و مي‌گويد اين شعر براي فردوسي نيست، براي حافظ است و شعر ديگر را مي‌گويد اين شعر براي فردوسي است، براي حافظ نيست. افقه به اين معنا دخالت در كشف مراد دارد. اورع هم به معنای اين نيست كه بيشتر عبادت كند بلکه اورع در حديث به معنای اين است كه شدت تقوايش اقتضا مي‌كند هر حرفي را گوش نكند، هر جا نرود، از دروغگو نگیرد، در نقلش دقيق تر است، ورع مناسب با نقل حديث مراد است خيلي مواظب باشد كه از خانه ي امام صادق ع چه بيرون مي‌آورد. اگر اين طور باشد امام چيزي خلاف امر دوم بيان نفرموده اند. ما بايد احاديث را به صورت طبيعي معنا كنيم. ما نبايد اورع را به آن معنا بگيريم و بعد بگويم نمي‌دانيم چرا حضرت اينطور گفته اند. بايد متناسب با مقام معنا كنيم.

اين ها را من براي اين گفتم كه يك بزرگي، ايستاده بر قله همچون آقاي آخوند برداشت کرده كه افقيت به معنای مهارت در قواعد اصولي، اورعيت را معنا کرده است به جهد در عبادات، ديگري را معنا کرده به كثرت تتبع در مسائل فقهی، اقوال علما را بهتر مي‌داند خيلي بايد گلايه كرد و بعد يك نتيجه ي مهمي گرفته است، نتيجه گرفته است كه پس ارزش هايي كه امام مطرح کرده اند در مقبوله يا در روايت زراره همين طور بيان شده است ولولا يوجب الظن و لو لا يوجب اقربيت الي الواقع و از اين يك نتيجه ي مهم تري گرفت است و آن اين كه پس اگر ما قائل به تعدي از مرجحات منصوصه شدیم، آن مرجح مي‌تواند هر مرجحي باشد ولو گمان هم نياورد، ولو اقربيت الي الواقع هم نياورد.

ما مي‌خواستيم بگويم كه اتفاقاً اين طور نيست و نبايد اين طور معنا كنيم.

يك اشكال ديگر: يكي از آقايمان گفته اند شما قائل شديد كه ترتيب هست منتهي ترتيب را شناور كرديد، آيا اين معنايش بي ترتيب نيست؟

پاسخ: يك مرتبه مي‌گويم ترتيب نيست يعني همه ي مرجحات در يك سطح هستند ولو يكي از مرجحات قوي تر از ديگري باشد، ولو براي جهت كشف اكشف باشد ولي ما نگاه نمي‌كنيم اين مي‌شود عدم ترتيب مطلق اما گاهي مي‌آيم نسخه مي‌پيچيم و مي‌گويم صفات راوي هميشه مقدم است بر شهرت اين مي‌شود ترتيب مطلق؛ ما هيچ كدام از اين ها را قبول نكرديم و گفتيم ترتيب هست اما ترتيب را بايد به قوت كشف بدهيم و براي قوت كشف موارد مختلف است، در يك جا ممكن است صفات راوي بشود معيار چون اين قوت كشف دارد و يك جا شهرت بشود معيار. در واقع ما ترتيب را پذيرفته ايم اما يك نسخه دادن را پذيرفته ايم.

گفتیم مصداقش متفاوت است. البته کار سختی هم هست ولی باید این را پذیرفت که اجتهاد کار سختی است. فقیه باید عملگرایانه در هر موردی حساب کند، جنس مسأله را ببیند، معارض را ببیند و به هر کدام اطمینان بیشتری پیدا کرد، قرار پیدا کرد همان را مقدم کند.

الحمد لله رب العالمين